بسمه تعالی

موضوع: مسائل 30 و 31 و 32/ قرائت/ صلوه

فهرست مطالب

[مسئله 30: حکم قرائت در صورت وجود آفت در لسان 1](#_Toc119960431)

[مسئله 31: قرائت أخرس 5](#_Toc119960432)

[مسئله 32: وجوب تعلم قرائت 7](#_Toc119960433)

[بررسی وجوب یا عدم وجوب شرکت در نماز جماعت در فرض عدم قرائت صحیح 9](#_Toc119960434)

خلاصه جلسه گذشته:

در جلسه گذشته مسئله 30 در مورد قرائت کسی که آفت در لسان دارد مطرح گردید که استاد بحث را تفصیل دادند. در این جلسه به تکمله مسئله 30 و سپس بیان مسائل 31 و 32 پرداخته می شود.

# مسئله 30: حکم قرائت در صورت وجود آفت در لسان

مرحوم سید می فرمایند:

« إذا كان في لسانه آفة لا يمكنه التلفظ‌يقرأ في نفسه و لو توهما و الأحوط تحريك لسانه بما يتوهمه‌»[[1]](#footnote-1)

بحث در مسأله 30 بود که صاحب عروه فرمود کسی که در لسانش آفت است، به صورتی که اساسا تمکن از تلفظ ندارد، به جای قرائت سوره حمد حدیث نفس می‌‌کند، که نام آن را گذاشتند یقرأ فی نفسه و لو توهما، در ذهنش می‌‌آورد این الفاظ سوره حمد را، احتیاط واجب هم این هست که زبانش را بر اساس آن‌چه که در ذهنش می‌‌آورد تکان بدهد.

در مبسوط شیخ طوسی آورده اند که « قراءة "من به آفة" لایقدر علی القراءة ان یحرک لسانه»[[2]](#footnote-2)

حدیث نفس را مطرح نکرده است. راجع به اخرس در بحث تلبیه می فرماید:

« تلبیة الاخرس تحریک لسانه و اشارته باصبعه»[[3]](#footnote-3)

اما در بحث قرائت نماز، اتفاقا راجع به أخرس نیز مثل همان «من به آفۀ» گفته است:

« قراءة الاخرس و "من به آفة" لایقدر علی القراءة ان یحرک لسانه»[[4]](#footnote-4)

یعنی نه اشاره به انگشت را مطرح می کند و نه حدیث نفس را مطرح می کند. اما جمعی از فقهاء مثل صاحب عروه فرموده اند مهم همان حدیث نفس است. صاحب جواهر فرموده[[5]](#footnote-5) دلیل صحیحه علی بن جعفر است:

« مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعَمْرَكِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يَقْرَأَ فِي صَلَاتِهِ وَ يُحَرِّكَ لِسَانَهُ بِالْقِرَاءَةِ فِي لَهَوَاتِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُسْمِعَ نَفْسَهُ قَالَ لَا بَأْسَ أَنْ لَا يُحَرِّكَ لِسَانَهُ يَتَوَهَّمُ تَوَهُّماً.»[[6]](#footnote-6)

سوال می پرسد که آیا در سقف دهان خود زبانش را تکان بدهد؟ امام می فرمایند اشکالی ندارد و حتی تحریک لسان نیز لازم نیست و همان حدیث نفس کافی است.

در قرب الإسناد نیز عبدالله بن حسن نقل می کند:

« وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَقْرَأُ فِي صَلَاتِهِ هَلْ يُجْزِيهِ أَنْ لَا يَحرک لسانه وَ أَنْ يَتَوَهَّمَ تَوَهُّماً قَالَ لَا بَأْسَ.»[[7]](#footnote-7)

گفته می شود که این دو روایت می گوید حدیث نفس کافی است. به نظر ما استدلال به این دو روایت ایراد دارد؛ زیرا در این دو روایت «من به آفۀ» نیامده است، مطلق است و می گوید در حال اختیار نیز حدیث نفس کافی است و این خلاف کتاب و سنت است و خلاف تسالم اصحاب است و لذا شیخ طوسی در تهذیب توجیه کردند و فرمودند مورد این صحیحه علی بن جعفر اقتداء به عامه است و انسان به خاطر تقیه نمی تواند قرائت کند حدیث نفس می کند. شاهد آن نیز مرسله علی بن أبی حمزۀ است. تعبیر شیخ طوسی چنین است:

« فَلَيْسَ بِمُنَافٍ لِلرِّوَايَةِ الْأَوَّلَةِ لِأَنَّ هَذَا مَحْمُولٌ عَلَى مَنْ كَانَ مَعَ قَوْمٍ لَا يَقْتَدِي بِهِمْ وَ يَخَافُ مِنْ إِسْمَاعِ نَفْسِهِ الْقِرَاءَةَ يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ مَا رَوَاه‏ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّد بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: يُجْزِيكَ مِنَ الْقِرَاءَةِ مَعَهُمْ مِثْلُ حَدِيثِ النَّفْسِ».[[8]](#footnote-8)

پس استدلال به این روایت در مورد کسی که زبانش آفت دارد نمی‌تواند تکلم بکند ناصحیح است.

آیت الله بروجردی فرموده اند: صحیحه علی بن جعفر در بعض نسخ تهذیب اینچنین است: «لابأس الا ان یحرک لسانه»، طبق این نسخه، حدیث نفس به شرط اینکه همراه با تحریک لسان باشد اشکال ندارد، البته این نسخه خیلی بعید است، ولی مهم این است که این روایت در مورد شخصی که زبانش آفت دارد نیامده است. لذا بزرگانی مثل محقق حکیم[[9]](#footnote-9) و محقق خویی[[10]](#footnote-10) و آیت الله سیستانی به روایت سکونی[[11]](#footnote-11) استدلال کرده اند که در مورد أخرس است و الغاء خصوصیت از اخرس به «من به آفۀ» کرده اند. مراد از اخرس ظاهرا اخرس مادر زادی است. امروز عرب ها به آن أغرش می گویند که به معنای گنگ است و عامل گنگ بودن نیز ناشنوا بودن است؛ زیرا ناشنواست و اساسا صدایی نمی شنود تا یاد بگیرد که سخن بگوید. اما «من به آفۀ» کسی است که زبانش را بریده اند به این می‌‌گویند "من به آفة"، یا بیماری موقتی دارد نمی‌تواند حرف بزند. در روایت سکونی راجع به اخرس آمده است: «تلبیة الاخرس و تشهده و قراءته القرآن فی الصلاة تحریک لسانه و اشارته باصبعه».

بعد گفتند اخرس خصوصیت ندارد عرفا، این من بلسانه آفة هم قرائتش این است که تحریک کند لسانش را و با دست اشاره کند.

آیت الله سیستانی می فرمایند روایت نوفلی از سکونی را قبول نداریم زیرا توثیق نوفلی ثابت نیست ولی خوشبختانه روایت در کتاب جعفریات، أشعثیات نقل شده است، نسخه اشعثیات نسخه معتبره ای نیست، ولی وقتی این روایت در نقل نوفلی است، در کتاب اشعثیات نیز وجود دارد، فتوای فقهاء نیز همین است، وثوق به صدور روایت از امام علیه السلام پیدا می کنیم و مشکلی پیدا نمی کنیم؛ لذا این روایت را ایشان قابل اعتماد می داند.

ممکن است گفته شود که اخرس با «من به آفۀ» فرق می کند، لذا سید یزدی نیز بین این دو فرق می گذارد و در مسئله 31 راجع به أخرس می فرماید:

« الأخرس يحرك لسانه‌و يشير بيده إلى ألفاظ القراءة بقدرها‌»[[12]](#footnote-12)

ولی در مورد «من به آفۀ» فرموده است که حدیث نفس کند و احوط وجوبا این است که تحریک لسان نیز بکند. اشاره به ید اصلا در کلام ایشان نیست. شاید نکته اش این است که أخرس اصلا از الفاظ سورۀ حمد درکی ندارد؛ زیرا در تمام عمر خود چیزی نشنیده است و نمی تواند حدیث نفس کند، اما کسی که زبانش را بریده اند سال ها سورۀ حمد می خوانده است و کاملا تصور از سورۀ حمد دارد، او حدیث نفس بکند. حدیث نفس یعنی در ذهن خود الفاط حمد را بیاورد نه این‌که معنای آن را بیاورد.

## تفاوت أخرس و «من به آفۀ» در کلام صاحب عروه

ممکن است شما بگویید بالاخره وجه فرق صاحب عروه این است که در اخرس اصلا حدیث نفس معنا ندارد؛ چون او اصلا الفاظ را نشنیده تا حالا غیر از این‌که نگاه می‌‌کند به لبان دیگران، ‌معنا را هم چه بسا می‌‌فهمند، مثلا می‌‌بیند شما لب‌تان را باز کردید گفتید آب بیاور، ‌آن آب بیاور را می‌‌بیند دهان‌تان چطور باز شد بعد می‌‌بیند مادرش رفت برای شما آب آورد، ‌آن بچه می‌‌بیند که دهان‌تان به این شکل باز شد او رفت آب آورد می‌‌فهمد این کیفیت تکان خوردن لب یعنی اسم آب را بردید. ناگهان مادرش می‌‌گوید حاج آقا آمد بعد دید روحانی وارد شد‌، دهان موقع گفتن حاج آقا جوری دیگری باز می‌‌شود می‌‌فهمد اسم شما حاج آقا است.آن هایی که ناشنوای مادرزادی هستند، به مرور یک الفاظی را خودشان تولید می‌‌کنند و بالاخره با تجربه می‌‌فهمند الفاظی که دیگران تولید می‌‌کنند همین است. اینطور نیست که روز اول برود یاد بگیرد.

**سوال:** شما حدیث نفس تصویری را قبول ندارید؟

**جواب**: آیا اخرس در آن زمان کلاس رفته بود که خواندن یاد گرفته باشد و تصویری بخواند این الفاظ را تصور کند؟ تصویری فرع بر این است که او خواندن یاد بگیرد مگر اینکه صفحه قرآن را جلوی وی بگذارند، صوت را که نمی شنود، این کاغذ را سورۀ حمد نوشته اند نگاه می کند می بیند که حروف بالا و پایین آمده ممکن است دستش را نیز تکان بدهد. حدیث نفس ربطی به اشاره اصبع ندارد.

ما می گوییم شاید نظر سید این است که برای اخرس تصور سخت است و باید مراحلی را طی کند گفته است یحرک لسانه و یشیر بإصبعه و نمی توان تعدی کرد به «من به آفۀ» که مشکلی در گوش وی وجود ندارد. شبهه ایشان عدم تعدی است، ولی انصاف این است که عرفا اخرسی که نمی تواند تکلم کند با «من به آفۀ» تفاوتی ندارد. تصور الفاظ طبیعی برای «من به آفۀ» است؛ زیرا وقتی می گویند سورۀ حمد بخوان و نمی تواند بخواند می گویند تحریک لسان بکن، الفاظی را که در ذهنش است، طبق همان تحریک لسان می کند و اشاره به انگشت نیز می کند.

اما اشکال ما به ایشان این است که دلیل بر کفایت حدیث نفس چیست؟ اینکه ما بگوییم حدیث نفس کافی است دلیل می خواهد، خلاف متفاهم عرفی است که اخرس که چه بسا می تواند تصور الفاظ را بکند ولو به این نحو که به ایشان سورۀ حمد را نشان داده اند، اما به او می‌‌گویند تحریک لسان انجام بده، قراءة القرآن فی الصلاة تحریکه لسانه و اشارته باصبعه، اخرس بتواند حدیث نفس بکند باز گفتند کافی نیست، آن وقت در "من به آفة" بگوییم حدیث نفس کافی است؟ این عرفی ندارد. و لذا باید بگوییم "من به آفة" هم باید تحریک لسان بکند و اشاره به اصبع بکند.

اما اینکه زائد بر تحریک لسان و اشاره به انگشت، به این الفاظ، نه به معانی، معانی را که دیگران نیز تصور نمی کنند، بگوییم علاوه بر تحریک لسان و اشاره به انگشت، «من به آفۀ» الفاظ را تصور کند، این نیاز به گفتن «باید» ندارد، این مطلب یک چیز قهری است که تصور می کند. تا تصور نکند اشاره به آن نمی تواند بکند. ما می گوییم علاوه بر تصور این الفاظ با الغاء خصوصیت از اخرس می گوییم اشاره به این الفاظ نیز بکند و زبانش را تحریک کند؛ زیرا عرفا اخرس خصوصیت ندارد.

**سوال:** چرا نگوییم که تصور معنا شود؟

**جواب**: معنای تلبیه را خود مردم نمی دانند، آیا أخرس می داند؟ تصور معنا خیلی ها نمی کنند، مراد تصور الفاظ است، اگر می تواند أخرس تصور الفاظ کند، ظاهر قرائت القرآن فی الصلاۀ تحریکه لسانه و إشارته بإصبعه این است که اشاره به همین الفاظ قرائت است. به این اخرس چطور می خواهید بگویید که تحریک لسان به او واجب است؟ همان طور که این مطلب را تفهیم می کنید، باید تفهیم کنید که اشاره به الفاظ واجب است.

# مسئله 31: قرائت أخرس

مرحوم سید می فرمایند:

«الأخرس يحرك لسانه‌و يشير بيده إلى ألفاظ القراءة بقدرها‌»[[13]](#footnote-13)

وجه این مسئله نیز روشن شد، وجه آن همان روایات مثل روایت نوفلی است و موید این مطلب نیز روایت مسعدۀ بن صدقه است که ما سند آن را قبول داریم؛ زیرا اجلاء از مسعدۀ روایت کرده اند، ولی در روایت مسعده نیامده است که مکلف چه کار کند، ولی در روایت نوفلی آمده است. در روایت مسعدۀ آمده است:

« وَ عَنْهُ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ:: سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ سُئِلَ عَمَّا قَدْ يَجُوزُ وَ عَمَّا قَدْ لَا يَجُوزُ مِنَ النِّيَّةِ مِنَ الْإِضْمَارِ فِي الْيَمِينِ، قَالَ:

«إِنَّ النِّيَّاتِ قَدْ تَجُوزُ فِي مَوْضِعٍ وَ لَا تَجُوزُ فِي آخَرَ، فَأَمَّا مَا تَجُوزُ فِيهِ فَإِذَا كَانَ مَظْلُوماً، فَمَا حَلَفَ بِهِ وَ نَوَى الْيَمِينَ فَعَلَى نِيَّتِهِ، فَأَمَّا إِذَا كَانَ ظَالِماً فَالْيَمِينُ عَلَى نِيَّةِ الْمَظْلُومِ. ثُمَّ قَالَ: لَوْ كَانَتِ النِّيَّاتُ مِنْ أَهْلِ الْفِسْقِ يُؤْخَذُ بِهَا أَهْلُهَا، إِذاً لَأُخِذَ كُل‏ مَنْ نَوَى الزِّنَا بِالزِّنَا، وَ كُلُّ مَنْ نَوَى السَّرِقَةَ بِالسَّرِقَةِ، وَ كُلُّ مَنْ نَوَى الْقَتْلَ بِالْقَتْلِ، وَ لَكِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَدْلٌ كَرِيمٌ لَيْسَ الْجَوْرُ مِنْ شَأْنِهِ، وَ لَكِنَّهُ يُثِيبُ عَلَى نِيَّاتِ الْخَيْرِ أَهْلَهَا وَ إِضْمَارِهِمْ عَلَيْهَا، وَ لَا يُؤَاخِذُ أَهْلَ الْفُسُوقِ حَتَّى يَعْمَلُوا. وَ ذَلِكَ أَنَّكَ قَدْ تَرَى مِنَ الْمُحْرِمِ مِنَ الْعَجَمِ لَا يُرَادُ مِنْهُ مَا يُرَادُ مِنَ الْعَالِمِ الْفَصِيحِ، وَ كَذَلِكَ الْأَخْرَسُ فِي الْقِرَاءَةِ فِي الصَّلَاةِ وَ التَّشَهُّدِ، وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ، فَهَذَا بِمَنْزِلَةِ الْعَجَمِ الْمُحْرِمِ لَا يُرَادُ مِنْهُ مَا يُرَادُ مِنَ الْعَاقِلِ الْمُتَكَلِّمِ الْفَصِيحِ. وَ لَوْ ذَهَبَ الْعَالِمُ الْمُتَكَلِّمُ الْفَصِيحُ حَتَّى يَدَعَ مَا قَدْ عَلِمَ أَنَّهُ يَلْزَمُهُ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ وَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَقُومَ بِهِ، حَتَّى يَكُونَ ذَلِكَ مِنْهُ بِالنَّبَطِيَّةِ وَ الْفَارِسِيَّةِ، لَحِيلَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ ذَلِكَ بِالْأَدَبِ حَتَّى يَعُودَ إِلَى مَا قَدْ عَلِمَهُ وَ عَقَلَهُ»[[14]](#footnote-14)

اینکه چه چیزی از او می خواهند، ندارد، لذا محقق خویی می گوید این روایت صرفا موید است[[15]](#footnote-15). موید این مطلب است که اخرس یک وظیفه ای به جای قرائت دارد، گرچه وظیفه اش را نگفته است، ولی وظیفه اش قرائتی مثل قرائت دیگران نیست. اینکه چه چیزی از او می خواهند، کامل روشن نکرده است. لذا به عنوان موید ذکر می کنند که با مناسبات می فهماند که چه چیزی از وی می خواهند، طبیعی است که از اخرس اشاره کردن را می خواهند، توضیح آن در روایت نوفلی آمده است:

« عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: تَلْبِيَةُ الْأَخْرَسِ وَ تَشَهُّدُهُ وَ قِرَاءَتُهُ لِلْقُرْآنِ فِي الصَّلَاةِ تَحْرِيكُ لِسَانِهِ وَ إِشَارَتُهُ بِإِصْبَعِهِ»[[16]](#footnote-16)

صاحب عروه در بحث تکبیر فرموده است:

« و إن عجز عن النطق أصلا أخطرها بقلبه و أشار إليها مع تحريك لسانه إن أمكنه‌»[[17]](#footnote-17)

ولی در این بحث چنین نفرموده است. ایشان در بحث تکبیر سه چیز را واجب کرده است: یکی اخطار به قلب است که الفاظ را اخطار به قلب کند، اشاره کند با انگشت و تحریک لسان نیز بکند، ولی در این بحث قرائت صرفا تحریک لسان و اشاره به دست را مطرح کرده است؛ ظاهرا نباید فرقی داشته باشند؛ لذا در مقام نیز اگر می تواند اخطار کند باید اخطار به قلب را انجام دهد؛ زیرا مقتضای قصدی بودن اشاره به دست این است که قبل از آن اخطار به قلب کند. علامه نیز فرموده است:

« إذا لم يعلم غير الفاتحة بل يكتفي بالفاتحة، و لو أحسن بعض السورة وجب عليه قراءته بعد الحمد و التعلّم مع سعة الوقت. يا - الأخرس يحرك لسانه بالقراءة و يعقد بها قلبه؛ لأنهما واجبان على القادر[[18]](#footnote-18)»

**سوال:** یعنی اگر اخطار نکند اشتباه است؟

**جواب:** وقتی تحریک لسان و اشاره به دست می کند خود به خود اخطار به قلب نیز می شود، اگر بتواند واجب است.

**سوال:** دلیل این مطلب چیست؟

**جواب:** ما می گوییم عادتا منفک از اخطار به قلب نمی شود.

محقق حلی در معتبر می فرماید:

« و ينبغي أن يضيف الى ذلك عقد قلبه بها لأن القراءة معتبرة فمع تعذرها لا يكون تحريك اللسان بدلا الا مع النية»[[19]](#footnote-19)

لازمه عرفی این است که الفاظ را به قلب اخطار کند اگر می تواند. عقد قلب ارتکازی می شود؛ یعنی عادتش می شود و ارتکازی است. لازم نیست تفصیلی باشد.

# مسئله 32: وجوب تعلم قرائت

مرحوم سید یزدی می فرمایند:

« من لا يحسن القراءة يجب عليه التعلم‌و إن كان متمكنا من الائتمام و كذا يجب تعلم سائر أجزاء الصلاة فإن ضاق الوقت مع كونه قادرا على التعلم- فالأحوط الائتمام إن تمكن منه‌»[[20]](#footnote-20)

می فرماید: اگر کسی متمکن از ائتمام است، نیازی ندارد که تعلم کند قرائت را ولی واجب است که تعلم کند. در توضیح این مطلب محقق نایینی می فرماید که ممکن است روزی امام جماعت نباشد یا فوت بکند، هرچه دنبال امام جماعت بگردد، امام جماعت عادل پیدا نشود، باید برای روز مبادا تعلم کند. این مطلب خلف فرض است. به نظر ما اگر فرض کنیم که آقایی است که فعلا متمکن از ائتمام است. اطمینان دارد که کسی وجود دارد که به او ائتمام کند، لزومی ندارد که تعلم کند. البته بحث در تعلم قرائت است، چه اینکه نسبت به سایر الفاظ باید آموزش را ببیند؛ زیرا نماز جماعت مشکل سایر اذکار را حل نمی کند. دلیل مطلب سید یزدی، «هلا تعلمت» است که اطلاق دارد هم تعلم احکام و هم تعلم قرائت در نماز را شامل می شود.

تعلم قرائت به معنای یادگیری است ولو اینکه نحوه آن با تمرین یا تکرار باشد که موجب یادگیری شود. مثل اینکه می گویند رانندگی یاد بگیرید.

سوال: فرق این است که مقدمه واجب می شود، وجوبش طریقی است.

جواب: تعلم احکام حج مقدمه اتیان حج است وگرنه کسی که احکام حج را نداند اصلا نمی تواند حج را به جا آورد. نمی تواند کاری کند. اصلا نمی داند نماز چیست نمی تواند نماز بخواند نه اینکه می تواند بخواند و احراز صحت نماز نمی کند. گاهی تعلم مقدمه عمل است، همه جا تعلم مقدمه احراز امتثال نیست، هلا تعلمت هر دو را واجب می کند.

تعلم به معنای یادگیری است.

سید در ادامه مسئله فرموده است:

فإن ضاق الوقت مع كونه قادرا على التعلم- فالأحوط الائتمام إن تمكن منه‌»[[21]](#footnote-21)

این مسئله مسئله مهمی است.

سوال: تعلم به چه معنا است؟

جواب: تعلم به معنای یادگیری است.

دقت شود که ثمره در این نزاع کجا ظاهر می شود ؟ کسانی که مقدمه مفوته واجب را قبل از وقت لازم التحصیل نمی دانند. مثل اینکه تحصیل آب وضو را در بیابان قبل از وقت واجب نمی داند، آب را دیگران می خورند و وقتی وقت نماز می شود، شخص تیمم می کند. محقق خویی می فرماید اشکال ندارد، البته اگر عاجز از اصل نماز کند خود را جایز نیست؛ زیرا الصلاۀ عمود دینکم، ولی اگر کاری کند که عاجز از وضو شود اشکالی ندارد. طبق این نظر ثمره پیدا می کند. اگر مصداق هلا تعلمت باشد قبل از وقت تعلم نکند به صورتی که بعد از وقت مجبور شود که ملحونه قرائت کند، خلاف اطلاق هلا تعلمت است، اما اگر گفتیم که هلا تعلمت تعلم قرائت را به معنای تمرین قرائت صحیحه شامل نشود و فقط تعلم احکام را شامل شود، طبق نظر محقق خویی دیگر تعلم قرائت لازم نیست، هر وقت اذان را گفتند، اگر امکان تعلم نبود، می تواند ملحونه بخواند.

اما اگر هلاتعلمت شامل بشود، قبل از وقت هم تعلم واجب است. این‌جا بحث ثمره پیدا می‌‌کند. و لذا آقای خوئی می‌‌گوید هلاتعلمت تعلم قرائت را و لو تعلم کیفیت قرائت را شامل می‌‌شود. فرمایش ایشان به نظر ما صحیح است ولی اگر هلا تعلمت نیز نبود، برای ما فرقی نمی کرد؛ چه اینکه ما تحصیل مقدمات واجب را قبل از دخول وقت عقلا واجب می دانیم.

## بررسی وجوب یا عدم وجوب شرکت در نماز جماعت در فرض عدم قرائت صحیح

بحث بعدی در این است که اگر کسی قرائت ملحونه دارد و تمکن شرکت در نماز جماعت را نیز دارد، آیا واجب است که در نماز جماعت شرکت کند یا خیر؟! طبق نظر محقق خویی، این شخص قاصر است؛ حال یا از باب عدم تمکن از قرائت صحیح، یا به خاطر جهل قصوری، لذا فرموده است: اختلاف و اشکالی در عدم وجوب شرکت در نماز جماعت نیست.

باید دید که دلیل این مطلب چیست؟! یک اشکال قوی در مقام این است که اگر نماز جماعت عدل واجب است و شخص عاجز از عدل دیگر است که قرائت صحیحه در نماز فرادی است، واجب است که عدل ان را که نماز جماعت است انجام دهد؛ زیرا عقلا متعین می شود. مثل کسی که عاجز از اطعام شصت فقیر است، عقلا روزه گرفتن شصت روز بر وی متعین می شود.

در جلسه آینده به بررسی این اشکال پرداخته می شود.

1. [العروة الوثقی، السید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی، ج1، ص652.](http://lib.eshia.ir/10028/1/652/لسانه) [↑](#footnote-ref-1)
2. [المبسوط فی فقه الإمامیة، شیخ طوسی، ج1، ص106.](http://lib.eshia.ir/10036/1/106/من) [↑](#footnote-ref-2)
3. [المبسوط فی فقه الإمامیة، شیخ طوسی، ج1، ص317.](http://lib.eshia.ir/10036/1/317/تلبیۀ) [↑](#footnote-ref-3)
4. [المبسوط فی فقه الإمامیة، شیخ طوسی، ج1، ص106.](http://lib.eshia.ir/10036/1/106/الاخرس) [↑](#footnote-ref-4)
5. [جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج9، ص315.](http://lib.eshia.ir/10088/9/315/الأخرس) [↑](#footnote-ref-5)
6. [مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، علی بن جعفر العریضی، ج1، ص238.](http://lib.eshia.ir/27047/1/238/یصلح) [↑](#footnote-ref-6)
7. . قرب الإسناد، ص 203. [↑](#footnote-ref-7)
8. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج2، ص98.](http://lib.eshia.ir/10083/2/98/ذلک) [↑](#footnote-ref-8)
9. [مستمسک العروه الوثقی، سید محسن حکیم، ج6، ص218.](http://lib.eshia.ir/10152/6/218/الأخرس) [↑](#footnote-ref-9)
10. [موسوعة الامام الخوئی، السید أبوالقاسم الخوئی، ج14، ص118.](http://lib.eshia.ir/71334/14/118/الأخرس) [↑](#footnote-ref-10)
11. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص315.](http://lib.eshia.ir/11005/3/315/تحریک) «« عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: تَلْبِيَةُ الْأَخْرَسِ وَ تَشَهُّدُهُ وَ قِرَاءَتُهُ لِلْقُرْآنِ فِي الصَّلَاةِ تَحْرِيكُ لِسَانِهِ وَ إِشَارَتُهُ بِإِصْبَعِهِ» [↑](#footnote-ref-11)
12. [العروة الوثقی، السید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی، ج1، ص651.](http://lib.eshia.ir/10028/1/651/یحرک) [↑](#footnote-ref-12)
13. [العروة الوثقی، السید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی، ج1، ص651.](http://lib.eshia.ir/10028/1/651/یحرک) [↑](#footnote-ref-13)
14. . قرب الإسناد (ط - الحديثة)، متن، ص: 49. [↑](#footnote-ref-14)
15. [موسوعة الامام الخوئی، السید أبوالقاسم الخوئی، ج14، ص119.](http://lib.eshia.ir/71334/14/119/مویدا) [↑](#footnote-ref-15)
16. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص315.](http://lib.eshia.ir/11005/3/315/تحریک) [↑](#footnote-ref-16)
17. [العروة الوثقی، السید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی، ج1، ص628.](http://lib.eshia.ir/10028/1/628/النطق) [↑](#footnote-ref-17)
18. . تذکرة الفقهاء (ط الحدیثة: الطهارة إلی الجعالة)، جلد: ۳، صفحه: ۱۴۰. [↑](#footnote-ref-18)
19. . المعتبر في شرح المختصر، جلد: ۲، صفحه: ۱۷۱. مقرر: البته ایشان از شیخ طوسی نقل می کند. قال فی المبسوط: ..... [↑](#footnote-ref-19)
20. [العروة الوثقی، السید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی، ج1، ص652.](http://lib.eshia.ir/10028/1/652/یحسن) [↑](#footnote-ref-20)
21. [العروة الوثقی، السید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی، ج1، ص652.](http://lib.eshia.ir/10028/1/652/یحسن) [↑](#footnote-ref-21)